

مباحء ءارء اصول فقه

اسءاء معظّم

ءضرت آیت اللّٰه ءسینے گرگانے مؤظله العالی

«اجءماع امر و نهی»

شماره: ٤

تقديم امور

قال المحقق الخراساني: السادس أنه ربما يؤخذ في محل النزاع قيد المندوحة في مقام الامتثال، بل ربما قيل: بأن الاطلاق إنما هو للاشكال على الوضوح، اذ بدونها يلزم التكليف بالمحال.

مقدمه ششم: در محلّ نزاع (جواز یا امتناع اجتماع امر و نهی) برخی از اصولیین قید «مندوحه» را اضافه کرده‌اند، برای اینکه مکلف در ارتباط با موافقت امر، راه تخلّص داشته باشد. به این بیان که مکلف بتواند **مأمور به** را هم در ضمن فرد حرام و هم در ضمن فرد غیر حرام اتیان کند، مثلاً نزاع اجتماع امر و نهی در باب صلاة در دار غصبی وقتی جریان دارد که مکلف بتواند صلاة را در غیر دار غصبی هم اتیان کند، ولی با انتخاب نادرست خودش، نماز را در دار غصبی انجام می‌دهد. این‌جا محلّ بحث است که آیا صلاة در دار غصبی می‌تواند دارای دو حکم باشد؟ قائل به جواز اجتماع می‌گوید: مانعی ندارد، و امتناعی می‌گوید: ممتنع است.

اما اگر مندوحه و راه خلاصی نباشد و چاره‌ای جز انجام **مأمور به** در ضمن فرد حرام ندارد، و از محلّ نزاع اجتماع امر و نهی خارج است؛ زیرا تکلیف به محال لازم می‌آید و قائل به جواز نمی‌تواند تکلیف به محال را جایز بداند.

توضیح: بدون اشکال، قدرت در متعلق تکلیف شرط و معتبر است و تعلق تکلیف به عاجز محال می‌باشد، پس خلاف در جواز و عدم جواز اجتماع امر و نهی به صورتی که مکلف قادر بر انجام نماز در غیر مکان غصبی باشد اختصاص پیدا می‌کند، و گرنه لابد به پذیرش قول به امتناع می‌باشد؛ زیرا تکلیف به محال لازم می‌آید؛ چون امر به صلاة بدون مندوحه تکلیف به **ما لا یطاق** است.

مرحوم میرزای نائینی رحمته الله قائل است: به اینکه اعتبار قدرت از ناحیه اقتضاء خود تکلیف است؛ چون غرض از تکلیف «جعل داعی برای مکلف نحو الفعل» است، روشن است که خود این معنی **بنفسه** مستلزم این می‌باشد

که متعلق تکلیف می‌بایست مقدور باشد؛ چون جعل داعی سمت ممتنع عقلی یا شرعی محال می‌باشد. پس زمانی که خود تکلیف مقتضی اعتبار قدرت در متعلقش می‌باشد دیگر نوبت به حکم عقل برای اعتبار قدرت نمی‌رسد؛ زیرا استناد به امر ذاتی از حیث رتبه بر امر عرضی مقدم است.

و به بیان دیگر غرض از **بعث (مفاد امر) انبعاث مکلف** به جانب فعل و انجام **مأمور به** است و واضح است که انبعاث به سمت ممتنع و حصول داعی برای او در ایجاد متعلق تکلیف ممتنع می‌باشد و هرگاه انبعاث و داعویت ممتنع باشد جعل تکلیف هم محال می‌باشد.

محقق بزرگوار مرحوم آقای خوئی رحمته‌الله بر این باور است که اعتبار قدرت از ناحیه حکم عقل در ظرف امتثال است نه مطلقاً، و اینکه مکلف در همین ظرف زمانی می‌باید قادر بر انجام **مأمور به** و **مکلف به** باشد و عقل به اینکه مکلف مطلقاً باید قدرت بر انجام را داشته باشد، حکم نمی‌کند. حتی در ظرف جعل حکم، چنانکه عقل به اعتبار قدرت در متعلق تکلیف حکم نمی‌کند تا اینکه متعلق آن حصه خاصه‌ای از متعلق باشد و آن حصه خاصه، همان حصه مقدوره باشد.

بنابر هر دو نظریه اگر مکلف قادر بر ایجاد متعلق تکلیف در ضمن فردی خارجی باشد، مثلاً قادر بر اتیان صلاة در خارج از دار غصبی باشد، در این هنگام مانعی از توجیه تکلیف به صلاة به ایشان نیست، و تکلیف به محال هم لازم نمی‌آید.

اما اگر قادر بر اتیان صلاة در خارج از دار غصبی نباشد؛ چون مندوحه‌ای برایش نیست نه در خارج از غصبی و نه در خود آن دار؛ چون ممتنع شرعی همانند ممتنع عقلی است، و لذا امکان ندارد که تکلیف به صلاة متوجه وی گردد؛ چون تکلیف به محال است، پس جایی برای نزاع در مسئله اجتماع امر و نهی وجود ندارد؛ چون بدیهی است که امر در این فرض معقول نیست تا نزاع درگیرد.

مرحوم صاحب فصول رحمته‌الله مدعی شده که در عنوان مسئله باید قید «مندوحه» آورده شود و اینطور عنوان شود «اجتماع امر و نهی در شیء واحد با وجود مندوحه و تمکن در مقام امتثال» ایشان فرموده است: کسانی که این

قید را نیاورده‌اند به خاطر عدم قبول آن نیست، بلکه بخاطر وضوح و بداهت آن نیاورده‌اند و نیازی به ذکرش ندیده‌اند.

دلیل بر اعتبار قید مندوحه را تکلیف به محال ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: اگر مکلف مندوحه نداشته باشد و مضطرّ به جمع بین امر و نهی شود، در این صورت اجتماع امر و نهی مستلزم تکلیف به **ما لا یطاق** می‌شود و این هم از مولای حکیم صادر نمی‌شود و مطابق نظر عدلیه محال است.

اشکال مرحوم آقای آخوند^{رحمته‌الله} بر صاحب فصول^{رحمته‌الله} و قائلین به اعتبار قید «مندوحه»: وجود و عدم وجود قید مندوحه در جهتی که ما در اجتماع امر و نهی از آن بحث می‌کنیم هیچ نقشی ندارد. جهت مورد بحث ما این است که کلمه جواز به معنای امکان است نه به معنای جواز شرعی. و اصولاً مسئله مورد بحث ما بحثی عقلی است و لذا کلمه جواز (در عنوان بحث) به معنای امکان به خود اجتماع امر و نهی اضافه شده یعنی قائل به جواز اجتماع می‌گوید: «خود اجتماع امر و نهی ممکن است، ولی قائل به امتناع می‌گوید خود اجتماع امر و نهی، ممتنع می‌باشد».

خلاصه کلام مرحوم آقای آخوند^{رحمته‌الله}: در بحث اجتماع امر و نهی دو مقام مطرح است:

۱. نفس تکلیف است که از ناحیه مولی محال و ممتنع است؛ چون تکلیف به امر و نهی منجر به اجتماع ضدین یا نقیضین در اراده مولای می‌شود، که این هم استحاله ذاتی دارد.

۲. بحث درباره این است که اصل تکلیف از ناحیه مولی استحاله ذاتی ندارد و اجتماع ضدین یا نقیضین هم پیش نمی‌آید، ولی متعلق تکلیف مقدور مکلف نیست و در مقام امتثال نمی‌تواند آن را انجام دهد، این صورت تکلیف به محال است و امتناع وقوعی دارد و از مولای حکیم صادر نمی‌شود، بلی امتناع ذاتی ندارد.

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می‌شود که بحث ما در مسئله اجتماع امر و نهی در شیء واحد، مربوط به مقام اول است. به این معنی که آیا اجتماع امر و نهی در شیء واحد امکان دارد یا خیر؟ و محال می‌باشد؟ قائلین به استحاله و امتناع استدلال می‌کنند که اجتماع ضدین در اراده مولی پیش می‌آید، و تعدد عنوان هم موجب تعدد

معنون نمی‌شود. اما کسانی که اجتماع را جایز می‌دانند، می‌گویند: تعدد عنوان موجب تعدد معنون می‌شود و در نتیجه اجتماع ضدین پیش نمی‌آید و نفس تکلیف و اجتماع امر و نهی بلا مانع است و قید «مندوحه» و یا عدم آن نقشی ندارد و بحث در مقام امتثال نیست تا مندوحه معتبر باشد.

پس از آن که در مقام اول جواز اجتماع را پذیرفتیم، نوبت به این می‌رسد که اگر امر و نهی بخواهند فعلی شوند و امتثال بطلبند، باید موردی باشد که مکلف، مندوحه داشته باشد و متمکن از امتثال هر کدام باشد و **بسوء الاختیار** میان آن دو جمع کرده، در این مرحله باید مندوحه وجود داشته باشد.

بالجملة: اعتبار مندوحه مربوط به مقام دوم که مقام امتثال است می‌باشد تا تکلیف به محال پیش نیاید، در حالی که بحث ما در اینجا مربوط به مقام اول که مقام تشریح و اصل تکلیف است، می‌باشد و در این مقام وجود یا عدم مندوحه نقشی ندارد.

اجتماع امر و نهی را به سه صورت می‌توان تصویر نمود:

۱. امر و نهی به شیء و عنوان واحد تعلق بگیرد مثل **صلّ** و **لا تصلّ**، این صورت محال است و دلیل استحاله‌اش هم اجتماع ضدین است. مرحوم آقای آخوند رحمته الله و برخی دیگر قائل هستند که بین امر و نهی تضاد وجود دارد، پس استحاله مذکور را به همین جهت تضاد می‌دانند، و مسئله تضاد ربطی به امکان و عدم امکان متعلق ندارد، بلکه مربوط به خود امر و نهی است مانند تضاد بین **سواد** و **بیاض** که مستلزم این است که یک جسم در آن واحد نمی‌تواند هم سفید و هم سیاه باشد، پس قائلین به تضاد بین امر و نهی می‌گویند: این تضاد ربطی به مکلف ندارد بلکه مربوط به این صلاة است که شیء واحد است و دارای عنوان واحد می‌باشد. جمع بین امر و نهی منجر به اجتماع ضدین می‌شود و این هم امکان ندارد.

اما کسانی که تضاد را قبول ندارند، استحاله اجتماع امر و نهی را به جهت تضادی که در مراحل قبل از تعلق امر و نهی نسبت به شخص واحد، وجود دارد و الا نسبت به دو شخص مانعی ندارد که یک مولا به عبدش بگوید طبیعت **شرب خمر** برای تو حرام است و مولای دیگر به عبدش بگوید طبیعت **شرب خمر** برای تو حلال است،

مانعی ندارد. در حالی که اگر مسئله تضاد در کار بود طبیعت **شرب خمر** در آن واحد نه تنها از سوی یک نفر بلکه از سوی دو نفر هم نمی تواند متعلق امر و نهی قرار گیرد، همان طور که جسم واحد نمی تواند از ناحیه یک نفر، بلکه از ناحیه دو نفر هم نمی تواند در آن واحد معروض **سواد** و **بیاض** باشد. در باب اوامر و نواهی نیز همینطور، این خود دلیل روشنی است برای اینکه بین امر و نهی تضاد نیست.

پس در مانند **صل** و **لا تصل**، عدم امکان اجتماع در رابطه با نفس دو حکم است و ربطی به متعلق و عدم قدرت بر آن ندارد.^۱

۲. امر و نهی به عنوانی تعلق بگیرند که هیچ گونه تصادقی با یکدیگر ندارند، مثل **صلاة** و **شرب خمر** در چنین صورتی اجتماع امر و نهی مانعی ندارد، مثلاً در حال **صلاة**، **شرب خمر** کند، اتحادی بین **صلاة** و **شرب خمر** تحقق پیدا نمی کند، مثل نظر به **اجنبیه** در حال **صلاة** که ترکیب انضمامی است نه اتحادی.

۳. امر و نهی به دو عنوانی که متصادق در شیء واحد هستند تعلق گرفته، مثل **صلاة** در دار غصبی. محل بحث هم همین صورت سوم است، که بحث به نفس اجتماع برمی گردد و کاری به متعلق امر و نهی نداریم.

محقق عظیم الشان حضرت امام خمینی (ره) می فرمایند: بنابر صغروی بودن بحث، و اینکه تعدد وجه و جهت، غائله اجتماع ضدین را برمی دارد یا خیر؟ پس بحث جهتی است. بنابراین بحث متوقف بر قید مندوحه نمی باشد.

اما اگر بحث کبروی باشد و محل نزاع، جواز اجتماع امر و نهی بر دو عنوان متصادق بر موضوع واحد باشد، برخی قائل هستند که قید مندوحه معتبر است؛ چون نزاع در اجتماع دو حکم فعلی است نه دو حکم انشائی؛ چون بدیهی است که در **انشائات** تنافی نیست. پس محل نزاع، جواز اجتماع دو حکم فعلی و امتناع آن است، و امتناع هم بخاطر اینکه تکلیف به محال است و با نبود قید مندوحه، شکی نیست که تکلیف به محال است.

۱. اصول فقه شیعه، ج ۵، ص ۲۷۶.

اشکال امام خمینی علیه السلام بر قائلین به لزوم قید مندوحه:

اگر از قید مندوحه، حصول مندوحه برای هر فردی از مکلفین اراده شود، این قید لازم نیست؛ چون سخن در جواز تعلق دو حکم فعلی به دو عنوان است و این بحث توقف بر مندوحه برای هر مکلفی ندارد؛ چون احکام متعلقه بر عناوین منحل به انشائات کثیره و مجعولات متعدده مطابق تعدد مکلفین نمی شود، پس حکم فعلی، فعلی برای عنوانش است گرچه بعضی از مکلفین در امتثالش بخاطر جهل و یا عجز و یا ابتلای حکم به مزاحمی آقای معذور باشند.

و اگر از مندوحه اراده شود، اینکه دو عنوان به حسب مصداق از هم جدا هستند گرچه به حسب حال بعضی از مکلفین اینطور نباشد، یعنی عنوان **مأمور به ملازم با منهی عنه** نباشد، پس به اعتبار مندوحه لازم نیست و احتیاج به آن وجود ندارد؛ چون تعلق حکم فعلی به عنوان ملازم با **منهی عنه فعلی** امکان ندارد؛ چون جعل حکم برای هر دو عنوان لغو است، بلکه جاعل باید ملاحظه کند ترجیح یکی از دو حکم را بر دیگری و یا در صورت نبود مرجح حکم به تخییر دهد. پس بنابر هر دو تقدیر، نیازی به قید مندوحه نیست.^۲

محقق بزرگوار مرحوم آقای خوئی علیه السلام می فرماید: اعتبار وجود مندوحه در مقام امتثال، اجنبی از محلّ بحث می باشد؛ چون نزاع در سرایت و عدم آن است. و سرایت و عدم سرایت هرگز مبتنی بر وجود مندوحه نیستند، بلکه مبتنی بر امر دیگری هستند.

از ناحیه دیگر گفته شد که بر قول به امتناع و سرایت حکم از أحد متلازمین به ملازم دیگر مترتب می شود وقوع تعارض بین دو دلیل وجوب و حرمت در مورد اجتماع و تکاذب بین آن دو لازم می آید در مرحله جعل بطوری که امکان ندارد هر دوی آنها مجعول باشند بطوری که مورد اجتماع را شامل شوند؛ چون ثبوت هر یک از آن دو در مرحله جعل مستلزم کذب دیگری است. آنچه گفته شد معنای تعارض است و پس از اثبات تعارض باید به سراغ مرجحات برای تشخیص کاذب عن صادق رفت.

۲. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۴.

بنابر جواز و عدم سرایت، تزاحم در صورتی است که مندوحه‌ای در بین نباشد؛ چون با وجود مندوحه تزاحم در نمی‌گیرد؛ زیرا مکلف در این هنگام متمکن از امتثال هر دو می‌باشد، بلی اگر مندوحه نباشد **لا محاله** تزاحم در می‌گیرد؛ چون مکلف متمکن از اتیان و امتثال به هر دو نیست، پس می‌بایست به سراغ مرجحات باب تزاحم رفت.